

معناشناسی واژه «اَوْ» در قرآن

سیدعباس سیدکریمی (حسینی)
مدرس سطح عالی حوزه علمیه قم



چکیده

در آیات قرآن مواردی به چشم می‌خورد که معطوف و معطوف علیه در عطف توسط «او» دارای مفاد واحد است. به عبارت دیگر دو عدل «او» دارای معنای یکسان است. از سوی دیگر اقتضای واژه «او» مغایرت میان دو عدل است. اینجاست که معضلی پیش می‌آید:

گروهی از مفسران راه حل را در این دیده‌اند که در معطوف و معطوف علیه نوعی تصرف کرده تا مغایرت حاصل گردد، گرچه فاقد هرگونه قرینه‌ای باشد.

این نوشتار راه حل دومی ارائه داده است و اثبات کرده است که در موارد یاد شده تصرف در دو عدل صحیح نیست، بلکه واژه «او» به معنای واو است و واو هم عطف تفسیر است. در نتیجه دهها آیه قرآن به روشنی تفسیر گردیده و ابهام از آنها زدوده شده است.

کلید واژه: «او» و «واو» عطف.

«او» در قرآن به گونه‌های مختلفی برای عطف به کار رفته است:

الف) معطوف خاص و معطوف علیه عام

یعنی «او» واژه‌ای که معنای خاص دارد را به واژه‌ای که مفهوم عموم دارد و شامل معطوف نیز می‌شود عطف کرده است، مانند: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ...»^۱ چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد یا بگوید بر من وحی شده در حالی که به او وحی نشده است» در این آیه افترا بر خداوند مفهومی عام است که یکی از مصادیق آن ادعای وحی دروغین است و دومی بر اولی عطف شده است؛ این مطلب صریحاً یا احتمالاً در تفاسیر ذکر گردیده است:

«وهذا (ادعای وحی) و ان كان داخلاً في الافتراء فانما أفرد بالذكر تعظيماً»^۲

«و افتراء الكذب على الله سبحانه وهو اول المظالم المعدودة وان اعم بالنسبة الى دعوى الوحي اذا لم يوح اليه وهو ثانی المظالم المعدودة، ولذا قيل: ان ذكر الثاني بعد الاول من باب ذكر الخاص بعد العام اعتناءً بشأن الوحي و اعظاماً لأمره»^۳

«وهی من باب عطف الخاص على العام»^۴

از دیگر موارد عطف خاص بر عام آیتی است که در پی می‌آید: «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ»^۵ سوزاندن خاص است و برکشتن که عام است عطف شده است

و «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ...»^۶ «إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ» از موارد «معروف» بر معروف که به معنای کار نیک است عطف شده است.

«والمعروف لفظ يعم الصدقة والاصلاح وغيرهما ولكن خصاً بالذكر اهتماماً اذ هما عظيما الغناء في مصالح العباد»^۷ شاید بتوان گفت آیه: «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ...»^۸ نیز از موارد عطف خاص بر عام است؛ زیرا اعراض از مصادیق نشوز است، گرچه این احتمال که «او» به معنای او باشد و «اعراضاً» تفسیر برای «نشوزا» باشد وجود دارد؛ چنان که خواهد آمد.

ب) عکس اول : معطوف عام و معطوف علیه خاص

مانند: «وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»^۹ دوزخیان خطاب به بهشتیان گویند: بر ما آب و یا هر نعمتی که خداوند به شما داده است روانه سازید. آنان در جواب گویند: خداوند آن دو را بر کافران حرام کرده است. عبارت «مَّا رَزَقَكُمُ» که در برگیرنده همه نعمت‌های اهل بهشت از جمله آب است، بر «ماء» عطف شده است.

«شاید نام بردن از خصوص آب به خاطر آن است که به آن احتیاج بیشتری دارند»^{۱۰} و شاید بتوان گفت آیه: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» نیز از همین باب است؛ زیرا آمدن ملائکه به هر معنایی که باشد مصداقی از آمدن فرمان خداوند است. آیه «فَأَمْطِرُ عَلَيْنا جِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْنًا بِعَذَابِ أَلِيمٍ»^{۱۱} بر ما از آسمان سنگ بیاران و یا عذاب دردناکی بیاور» نیز از همین قبیل است؛ زیرا «عذاب الیم» اعم از سنگباران است.

«و انما أفرد امطار الحجارة من بين افراد العذاب الالیم بالذکر لكون الرضخ بالحجارة مما يجتمع فيه عذاب الجسم بما فيه من تألم البدن و عذاب الروح بما فيه من الذلة والاهانة»^{۱۲}

نمونه دیگر آیه‌ای است که می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ»^{۱۳} در این آیه «معروف» که به معنای کار نیک و پسندیده است و مفهوم آن در برگیرنده صدقه است بر «صدقه» که نمونه‌ای از «معروف» است عطف شده است.

«لعل افراد الصدقة عن المعروف مع كونها الفرد الكامل فى الاحتياج الى النجوى بالطبع وهو كذلك غالباً.»^{۱۴}

ج) معطوف و معطوف علیه دارای معنای واحد هر چند در لفظ متفاوت باشند:

به دیگر سخن در این قسم عطف دو لفظ مترادف بر یکدیگر است؛ مانند آیه‌هایی که در پی می‌آید:

۱. «أَنْتِ بَقْرَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي»^{۱۵}
 تبدیل کردن قرآن در معنی مساوی با آوردن قرآن دیگر است و قرینه آن این است که خداوند در ردّ دو پیشنهاد به یک جواب بسنده کرده است و آن اینکه «بگو: من آن را از پیش خود تبدیل نخواهم کرد» این نشانگر آن است که دو پیشنهاد دارای یک مفاد است و آن اینکه از این قرآن دست بردار. مطالبی که مفسران در فرق گذاری بین دو عدل «او» بیان کرده اند به نظر صحیح نمی رسد؛ اما اینکه چرا دو مترادف به وسیله «او» به همدیگر عطف شده اند جواب مفصل آن خواهد آمد؛ ولی اجمال آن اینکه ممکن است «او» به معنای واو باشد و مفاد واو هم عطف تفسیر باشد؛ خواسته کافران این بوده است که قرآنی غیر از این بیاور؛ یعنی آن را تبدیل کن و تغییر بده.
 ۲. «فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^{۱۶}

در این آیه مسلماً تذکر در معنا با خشیت و هراس یکسان است و تفاوتی میان آن دو نیست. مطالبی که بعضی از مفسران با تکلف در فرق میان آن دو بیان کرده اند پذیرفتنی نیست و از این جهت زرکشی گفته است: «او» به معنای واو است.^{۱۷}
 شاید آیه: «هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى؛ وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى»^{۱۸} آیا برای تو میلی به هدایت هست و اینکه تورا به سوی پروردگارت راهنمایی کنم، سپس بهرآسی؟! نیز مؤید همین وحدت است؛ زیرا در این آیه با اینکه از نظر مضمون همانند آیه ۴۴ سوره طه است؛ ولی خشية را با «فا» بر تزکیه مترتب کرده است.

۳. «قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى»^{۱۹}
 طغیان در مفاد عین افراط است و به نظر می رسد «او» به معنای واو و تفسیر فراز قبل باشد و مطالبی که مفسران در فرق میان آن دو بیان کرده اند بی اساس است.
 ۴. «وَصَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا»^{۲۰}
 ۵. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا»^{۲۱}
 «شب و روز را جایگزین همدیگر قرار داد تا موجب تذکر و شکرگزاری گردد» در این آیه تذکر با شکور تفاوتی ندارد. «وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشُّكُورُ»^{۲۲}
 ۶. «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^{۲۳}

به نظر میرسد «او» به معنای واو است و «نعقل» توضیح برای «نسمع» و مفاد آن دو از همدیگر جدا نیستند. مطالبی که برخی از مفسران در بیان فرق گفته‌اند بی‌اساس است، بلکه مقصود از آیه این است که اگر ما گوش شنوا داشتیم و عقل خویش را به کار می‌گرفتیم در جهنم گرفتار نمی‌شدیم، نه اینکه - به صورت تردید - که اگر یکی از این دو محقق می‌شد ما اهل جهنم نبودیم.

نظیر این آیه است آیه «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَصْلُ...»^{۲۴}

۷. «وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى؛ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى»^{۲۵}

توجه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند و یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد. در این آیه نیز تزکیه با متذکر شدن در معنی یکسان است.

۸. «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»^{۲۶}

«کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت» مفسران درباره این آیه نظر متفاوتی دارند:

(الف) «والسوء: القبيح الذي يواجه به صاحبه من ساءه يسوءه سوءاً، اذا واجهه بقبيح يكرهه ورجل سوء من شأنه ان يواجه الناس بالمكاره... «أَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ» بارتكاب جريمة وقيل المراد بالسوء: الشرك وبالظلم ما دون الشرك»^{۲۷}

(ب) «عن ابن عباس قوله: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ» فمن اذنب صغيراً أو كبيراً»^{۲۸}

(ج) «وفى هذا سوء ثلاثة اقوال: احدها، انه السرقة، والثانى، الشرك، والثالث، انه كل ما يأتى به وفى هذا الظلم قولان: احدهما، انه رمى البرىء بالتهمة والثانى، ما دون الشرك»^{۲۹}

(د) «الظاهر ان الترديد بين سوء وظلم النفس والتدرج من سوء الى الظلم لكون المراد بالسوء التعدى على الغير وبالظلم التعدى على النفس وان سوء اهون من الظلم كالمعصية الصغيرة بالنسبة الى الكبيرة - الله اعلم -»^{۳۰}

اقوال یاد شده و نیز اقوال مفسران دیگری که به خاطر پرهیز از اطاله ذکر نگرديد، هيچ يك مستند به دليل و قرينه نيست و صرفاً به جهت واژه «او» مجبور شده‌اند چنين فرق‌هايي را بيان كنند. قيد «الله اعلم» نشان‌دهنده عدم اطمينان گوينده است. چنانكه در مباحث آينده اثبات شود «سوء» در معنی با «يظلم نفسه» يكسان است با واژه «او» هيچ ناسازگاري نخواهد داشت، بلكه «او» به معنای او و عطف نیز عطف تفسير خواهد بود.

بررسی آیه

ادعای نگارنده آن است که کلمه «السوء» در معنا با «يظلم نفسه» يكسان است و به معنای مطلق گناه است و هيچ فرقی میان آن دو نيست و وجود واژه «او» دليل بر افتراق میان آن دو نيست، بلكه دومی نوعی تفسير برای «سوء» است و به عبارت ديگر می‌توان گفت: «او» به معنای او می‌باشد که عطف تفسير است.

السوء در لغت

«السوء نعت لكل شيء ردىء. ساء يسوء لازم و مجاوز ساء يسوء لازم و مجاوز ساء الشيء: قبح فهو سىء والسوء: اسم للافات والداء... و اساء فلان خياطة هذا الثوب و سؤت فلاناً، و سؤت له وجهه... والسىء والسيئة: عملان قبيحان: يصير الشيء نعتاً للذكر من الاعمال، والسيئة للانثى قال: والله يعفو عن السيئات والزلل... السوءى بوزن فعلى، اسم للفعلة السيئة، بمنزلة الحسنى للحسنة محمولة على جهت النعت فى حد افعال وفعلى كالسوء والسوءى - رجل اسوأ و امرأة سوءى اى قبيحة»^{۳۱}

جمع بندى كلام خليل اينكه: «سوء» بر زشتى و پلشتى و نیز بر ناملايمات اطلاق می‌شود.

«السوء كل ما يغم الانسان من الامور الدنيوية والاخروية ومن الاحوال النفسية والبدنية والخارجية من فوات مال وجاه و حميم.. و قال: «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ» و عبر عن كل ما يقبح بالسوأى ولذلك قوبل بالحسنى ثم كان عاقبة الذين اسأوا السوأى ان كذبوا بآيات الله والسيئة الفعلة القبيحة وهى ضد الحسنة»^{۳۲}

چكيده كلام راغب اينكه: «سوء» به هر ناملايمى كه موجب اندوه انسان شود اطلاق

می‌گردد و به هر زشتی «سوی» اطلاق می‌شود و از این جهت در آیه فرموده است: عاقبت گناهکاران و بدکاران این شد که آیات خدا را تکذیب کردند و واژه «سیئه» به کار زشت اطلاق میشود. نتیجه اینکه: از دیدگاه ایشان به مطلق بدی و گناه سوء اطلاق می‌شود.

پیش از این نیز از «مجمع البیان» نقل شد که «سوء» به معنای قبیح و زشت است.

«السوء» در آیات قرآن

۱. «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...»^{۳۳}

در آیه هفدهم از گناهکارانی نام می‌برد که قبل از مرگ توبه می‌کنند و توبه آنان مورد قبول خداوند است و در آیه هجدهم نیز گناهکارانی که به هنگام مرگ توبه می‌کنند و توبه آنان مقبول نیست معرفی می‌شود. در آیه هجدهم به لفظ جمع «السیئات» تعبیر کرده است که شامل همه گناهان است و در آیه هفدهم تعبیر به «السوء» نموده است. وقتی این دو آیه در کنار هم قرار می‌گیرد به خوبی روشن می‌شود که مراد از «سوء» نیز مطلق گناهان است؛ علاوه بر اینکه توبه که مربوط به همه گناهان است بر آن مترتب شده است.

۲. «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»^{۳۴}

در این آیه نیز مراد از «سوء» مطلق گناه است و قرینه آن ترتب توبه بر آن است.

۳. «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءِ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»^{۳۵}

در این آیه هم مراد این است که عاقبت بدکاران و گناهکاران این شد که کافر شدند. از موارد به کار رفتن واژه «السوء» در لغت و آیات به دست می‌آید که سوء به معنای مطلق گناه است و اینکه برخی آن را به گناهی که زشتی آن بسیار زیاد است و اثر آن به دیگران سرایت می‌کند تفسیر کرده‌اند، صحیح نیست؛ البته مصداقی از مصادیق آن است و نیز تفسیر آن به زنا و غیبت و دزدی و امثال آن تفسیر به مصادیق است، نه تفسیر به مفهوم. همچنین تفسیر آن به گناه آشکار ناصحیح است، گرچه آن نیز در

مفهوم «السوء» داخل است.

توضیح «أَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ»

این واژه و نظیر آن نیز در استعمال قرآن به معنای مطلق گناه است و هیچ گونه خصوصیتی در آن نهفته نیست. به آیاتی که این واژه در آن به کار رفته است توجه فرمایید:

۱. «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»^{۳۶}

در این آیه نگهداری زن‌ها برای اضرار به آنان تعدی، شمرده شده و انجام آن را ظلم به نفس خوانده است. روشن است که در این مورد با اینکه تعدی به دیگران است به آن «ظلم نفسه» اطلاق شده است.

بنابر این نمی‌توان گفت «ظلم نفسه» منحصر به گناهی است که مربوط به خویشتن است و در مورد تعدی به دیگران صادق نیست؛ زیرا در آیه به نگهداری زنان به انگیزه ستم به آنان «ظلم نفسه» اطلاق شده است.

۲. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»^{۳۷}

در این آیه بعد از بیان چند حکم الهی که عبارت است از: لزوم نگهداشتن عده بعد از طلاق و رعایت عده و عدم اخراج زنان مطلقه از خانه در زمان عده مگر در مورد ارتکاب فاحشه آن احکام را حدود الهی خوانده و تجاوز از آن موارد را «ظلم نفسه» خوانده است. بسیار روشن است که اخراج زنان مطلقه از منزل از موارد تعدی به دیگران است. علاوه بر این در آیه تاکید شده است که عدم رعایت حدود خداوند ظلم به نفس است. حدود، شامل هر نوع حدی است، خواه مربوط به دیگران باشد و یا مربوط به شخص.

۳. «قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبْتَهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَن سَاقِيهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي»^{۳۸}

در آیه، بلقیس در مورد خود که خورشیدپرست بوده است «ظلمت نفسی» اطلاق کرده است. با استناد به این آیه «تفسیر «یظلم نفسه» به «ما دون الشکر»^{۳۹} نا صحیح است.

نتیجه اینکه از موارد استعمال «یظلم نفسه» و نظیر آن در آیات قرآن به خوبی به دست می آید، که این عبارت بر مطلق گناه اطلاق می شود چنان که «ظلموا انفسهم» نیز به مطلق گناه اطلاق می شود.

بعد از روشن شدن معنای «السوء» و «یظلم نفسه» که هر دو به مطلق گناه اطلاق می شود، اکنون باید تصدیق کرد که «او» در آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» به معنای تردید و دارای دو عدل نیست، بلکه مقصود این است که هر کس بدی و گناه کند؛ یعنی به خود ستم کند؛ به عبارت دیگر گناه کند، سپس طلب آمرزش کند، خداوند را آمرزنده می یابد. یا به عبارت دیگر گناه دو بُعد دارد: یک بُعد آن زشتی و بُعد دیگر آن ستم به خویش است. به تعبیر روشن تر بر گناه دو عنوان منطبق است یکی زشتی، دیگری ستم به خود.

در «من يعمل سوء» بُعد زشتی آن یاد آور شده است و در «یظلم نفسه» بُعد ستم به خویش؛ ولی در حقیقت مفاد هر دو واژه عبارت از گناه و سرپیچی از فرمان خداوند است.

با توجه به مطالب یاد شده، سخنان مفسران در بیان فرق میان آن دو که قبلاً به آن اشاره شد و مفصل آن خواهد آمد بی اساس خواهد بود و سخنان آنان مستند به هیچ دلیل لغوی نیست.

زرکشی در «برهان» گفته است: عطف به «واو» دارای سه قسم است:

۱. عطف خاص به عام؛ مانند «وَزُرُّوعٌ وَنَخْلٌ طَلَعَهَا هَضِيمٌ»^{۴۰} و «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْاَوْسَطَى وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»^{۴۱}

۲. عطف عام به خاص؛ مانند: «آتَيْنَاكَ سَعَاءً مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ»^{۴۲}

۳. عطف دو مترادف به همدیگر؛ مانند «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا»^{۴۳} و «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ»^{۴۴}

مشهور آن است که در قسم سوم عطف توسط «واو» انجام میگیرد؛ ولی ابن مالک و ثعلب گفته‌اند که عطف مترادفین در عطف به «او» که به معنای واو باشد جاری است، مانند: «نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا»^{۴۵} و مانند «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا»^{۴۶} و مانند: «عُدْرًا أَوْ نُدْرًا»^{۴۷} که عذر و نذر دارای معنای واحد است. فراء گفته است: این قسم در عطف به «ثم» نیز وجود دارد، مانند: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»^{۴۸} ^{۴۹}

د) «او» به معنای واو

در آیات بسیاری «او» به معنای واو استعمال شده است؛ مانند آیاتی که ذیلا می‌آید:

۱. وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»^{۵۰}

تفسیر تبیان برای «او» در این آیه سه معنی ذکر کرده است که یکی از آنها به معنای واو است.^{۵۱}

«او» در اینجا به معنای واو است.^{۵۲}

۲. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^{۵۳}

بعضی گفته‌اند: «او» در این آیه به معنای واو است»^{۵۴}

۳. «وَلَا تَطْعُ مِنْهُمْ أَثِمًا أَوْ كَفُورًا»^{۵۵}

«او» به معنای واو است، یعنی «لَا تَطْعُ مِنْهُمْ أَثِمًا وَكَفُورًا»^{۵۶}

بعضی گفته‌اند: «او» در آیه به معنای واو است»^{۵۷}

۴. «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ»^{۵۸}

در بسیاری از کتابهای تفسیری «او الحوایا» به معنای «و الحوایا» تفسیر شده است،

یعنی «او» به معنای واو آمده است. «موضع الحوایا من الاعراب یحتمل امرین:

احدهما قول اکثر اهل العلم: انه رفع عطفًا علی الظهور علی تقدیر: وما حملت الحوایا»^{۵۹}

«و «او» بمعنی الواو لتفصیل مذاهبهم لاختلاف اماکنها»^{۶۰}

نحاس می‌گوید: «قال الکسائی ... و الحوایا فی موضع رفع بمعنی وما حملت الحوایا

فعطف علی الظهور»^{۶۱}

جصاص آیاتی را نام می‌برد که «او» در آنها به معنای واو است که یکی از آنها همین

آیه است^{۶۲} و ابن الجوزی گفته است: «... فاما او المذكورة هاهنا بمعنى الواو»^{۶۳}

۵. «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً»^{۶۴}

عدهای از مفسران «او» را به معنای واو گرفته و آیه را چنین معنا کرده‌اند: «مانعی ندارد زنهایی که با آنان جماع نکرده‌اید و مهریه نیز برای آنان مقرر نکرده‌اید را طلاق بدهید؛ ولی در این صورت هرکس به تناسب توان مالی خود با مقداری از مال خود آنان را بهره‌مند سازند»^{۶۵}

۶. «إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشِيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشِيَةً»^{۶۶}

برخی از مفسران احتمال داده‌اند «او» در این آیه به معنای واو باشد.^{۶۷}

۷. «أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ»^{۶۸}

ابن کثیر «او» را در این آیه به معنای واو دانسته است^{۶۹} و در «تبیان»^{۷۰} و «جامع البیان»^{۷۱} نیز این مطلب به صورت احتمال آمده است.

۵) «او» به معنای «بل»

در آیات چندی «او» را به معنای «بل» آمده است؛ مانند:

۱. «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ»^{۷۲}

در «تفسیر فخر رازی» آمده است: «او» در این آیه به معنای بل است^{۷۳} و در «مجمع البیان» نیز آن را به عنوان احتمال ذکر کرده است.^{۷۴}

۲. «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»^{۷۵}

«تبیان»^{۷۶} و «جامع البیان»^{۷۷} «او» در این آیه را به صورت احتمال به معنای بل گرفته‌اند.

۳. «اذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»^{۷۸}

در «المیزان» «او» به معنای بل آمده است.^{۷۹}

۴. «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»^{۸۰}

بسیاری از مفسران «او» را به معنای بل گرفته‌اند:^{۸۱} ابن هشام گفته است: «کوفیون و ابو علی و ابو الفتح و ابن برهان گفته‌اند: «او» برای اضراب است و به معنای بل می‌آید و شرط خاصی در آن معتبر نیست»^{۸۲} ابن هشام بعد از بیان دوازده معنی برای

«او» نظر نهایی را این گونه مطرح کرده است:

تنبيه: التحقيق ان (او) موضوعة لاحد الشيئين او الاشياء، وهو الذي يقوله المتقدمون. وقد تخرج الى معنى بل و الى معنى الواو، واما بقية المعاني فمستفادة من غيرها.^{۸۳} یعنی کلمه «او» - چنان که نظر قدما نیز چنین است - در اصل برای یکی از دو چیز یا یکی از چند چیز وضع شده است؛ ولی گاهی برای بل و گاهی برای واو می‌آید؛ اما معانی دیگر از قرائن مقامی و یا مقالی استفاده می‌شود.

با توجه به آیات یاد شده که در آنها «او» در معنای واو به کار رفته است وبا توجه به نظر دانشمندان علم نحو - چنان که بیان شد - قول به اینکه «او» به معنای واو باشد هیچ مانعی ندارد و همچنین قول به اینکه یکی از معانی واو عطف بیان است بلا مانع است، یعنی می‌توانیم بگوییم: «او» در برخی موارد به معنای تفسیر است. توضیح آنکه یا بگوئیم خود «او» برای عطف تفسیر است و یا بگوییم «او» به معنای واو است که مفاد آن واو برای عطف تفسیر است و جمله بعد تفسیر و توضیح جمله قبل به حساب می‌آید. البته این در صورتی است که قرائن موجود باشد.

اشتباه مفسران:

برخی از مفسران که تعداد آنان کم هم نیست در تفسیر برخی از آیات گرفتار اشتباه شده‌اند و آن اینکه دو عدل «او» یعنی معطوف علیه و معطوف را در مواردی که دارای معنای واحد هستند و در معنا هیچ فرقی با یکدیگر ندارند. به خاطر وجود «او» که ظهور در مغایرت دارد- با تکلف به گونه‌ای معنی کرده اند که متفاوت باشد و به ناچار دست به توجیه های ناصحیح زده اند در صورتی که بهتر این بود که به خاطر قرائن موجود بگویند عطف تفسیری است. برای روشن شدن مطلب به چند آیه بنگرید:

۱. «أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي»^{۸۴}

چنانچه گذشت تبدیل قرآن با تغییر آن هیچ تفاوتی ندارد؛ اما برخی از مفسران برای بیان مغایرت سخنان غیر مستند و غیر موجهی بیان کرده‌اند:

«أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا» «أَوْ بَدَّلَهُ» فاجعله على خلاف ما تقرؤه. والفرق بينهما ان الاتيان

بغیره قد یکون معه، و تبدیله لا یکون الا برفعه. وقیل: معنی قوله بدله: غیر احکامه من الحلال او الحرام، ارادوا بذلك زوال الحظر عنهم، وسقوط الامر منهم، وان یخلى بينهم وبين ما یریدونه»^{۸۵}.

در «المیزان» فرق موجود در مجمع البیان را مردود دانسته و خود فرقی را بیان می کند، بدون اینکه شاهی برای آن ذکر کند:

«فلو قالوا: ائت بقُرآن غیر هذا دل علی انهم یقترحون قرانا لا یشتمل علی ما یشتمل علیه هذا القرآن من الدعوة الی رفض الشركاء واتقاء الفحشاء والمنکر، وان قالوا: بدل القرآن کان مرا دهم تبدیل ما یخالف آرائهم من آیاته الی ما یوافقها حتی یقع منهم موقع القبول، وذلك کالشاعر ینشد من شعره او القاص یقص القصة فلا تستحسنه طباع السامعین فیقولون: ائت بغیره او بدله، وفی ذلك تنزیل القرآن انزل مراتب الکلام وهو لهو الحدیث الذی انما یلقى لتلهوا به نفس سامعه وتنشط به عواطفه ثم لا یشتمل السامع فیقول: ائت بغیر هذا او بدله. فبذلك یظهر ان قولهم اذا تلیت علیهم آیات القرآن: «اُتِّ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هَذَا» یریدون به قرآناً لا یشتمل من المعارف علی ما یتضمنه هذا القرآن بان یتروک هذا ویؤتی بذلکلاً وقولهم: (او بدله) ان یربغ ما فیهِ من المعارف المخالفة لأهوائهم الی معان یوافقها مع حفظ اصله فهذا هو الفرق بین الاتیان بغیره و بین تبدیله، فما قیل: ان الفرق بینهما ان الاتیان بغیره قد یکون معه وتبدیله لا یکون إلا برفعه غیر سدید فانهم ماکانوا یریدون أن یأتیهم النبى(ص) بهذا القرآن وغیره معاً قطعاً»^{۸۶}.

۲. «فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لِّئِنَّا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^{۸۷}

در این آیه نیز روشن است که تذکر با حصول خشیت در معنا یکسان است و «او» به معنای واو است و «یخشی» توضیح همان تذکر است. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «تذکر و خشی و آمن فی وقت لم ینتفع به»^{۸۸} اما تعدادی از مفسران در فرق گذاری میان آنها سخنان غیر قابل قبول بیان کرده اند که خوانندگان را به مطالعه

آنها ارجاع می‌دهیم؛ زیرا ذکر بیان نظر همگان از حوصله این نوشتار بیرون است تنها توجه شما را به بعضی از آنها جلب می‌کنیم:

«(یتذکر): ای: يتأمل فينصف من نفسه ويذعن الحق (او يخشى) أن يكون الامر كما تصفان»^{۸۹}

«وقوله «لعله يتذكر او يخشى» رجاء التذكرة او خشيته وهو قائم بمقام المحاوره لا به تعالى العالم بما سيكون، والتذكر مطاوعة التذكير فيكون قبولا والتزاما لما تقتضيه حجة المذکر وایمانه به والخشية من مقدمات القبول والایمان فمال المعنى لعله يؤمن او يقرب من ذلك فيجيبكم الى بعض ما تسألانه»^{۹۰}

- «لعله يتذكر او يخشى» ای لعله يرجع عما هو فيه من الضلال والهلكة او يخشى ای يوجد طاعة من خشية ربه كما قال تعالى: «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا» فالتذكر الرجوع عن المحذور والخشية تحصيل الطاعة»^{۹۱}

۳. «رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَى»^{۹۲}

در این آیه نیز روشن است که طغیان با افراط هم معنا است و توضیح آن به حساب می‌آید و «او» به معنای واو است؛ اما برخی از مفسران در بیان معنای تردید برای «او» مطالبی دور از واقع گفته‌اند:

«قالا ربنا انا نخاف ان يفرط علينا» ای: نخشى أن يتقدم فينا بعذاب ويعجل علينا (او ان يطغى) ای: يجاوز الحد في الاساءة بنا. وقيل: معناه انا نخاف ان يبادر الى قتلنا قبل ان يتامل حجتنا او ان يزداد كفراً الى كفره بردنا»^{۹۳}

بی نوشتها:

۱. انعام / ۹۳.
۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۱۲ ذیل آیه.
۳. محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۲۸۲، ذیل آیه.
۴. محمد جواد مغنیه، التفسیر الکاشف، ۱۴۲۴ ق، ج ۳، ص ۲۲۸.
۵. عنکبوت / ۲۴.
۶. نساء / ۱۱۴.
۷. عبدالرحمن الثعالبی، تفسیر الثعالبی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص ۳۰۱.
۸. نساء / ۱۲۸.
۹. اعراف / ۵۰.
۱۰. سید علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ۱۳۷۷ ش، ج ۲، ص ۴۱۱.
۱۱. انفال / ۳۲.
۱۲. محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۹، ص ۶۷.
۱۳. نساء / ۱۱۴.
۱۴. محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۸۱.
۱۵. یونس / ۱۵.
۱۶. یعنی با او سخنی نرم بگوئید شاید او متذکر شود یا از (خدا) بترسد. (طه / ۴۴)
۱۷. بدر الدین محمد بن عبدالله الزرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۲۱۰.
۱۸. نازعات / ۱۸ - ۱۹.
۱۹. موسی و هارون گفتند: پروردگار ما! در حقیقت می ترسیم (فرعون) بر ما زیاده روی کند و یا بر ما طغیان کند. (طه / ۴۵)
۲۰. انواع وعیدها (و اذارها) را در آن بازگو نمودیم، شاید تقوی پیشه کنند؛ یا برای آنان تذکری پدید آورد. (طه / ۱۱۳)
۲۱. فرقان / ۶۲.
۲۲. سبأ / ۳۱.
۲۳. و می گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم در میان دوزخیان نبودیم» (ملک / ۱۰)
۲۴. فرقان / ۴۴.
۲۵. عبس / ۴ - ۳.
۲۶. نساء / ۱۱۰.
۲۷. فضل بن حسن طبری، مجمع البیان، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۸۵.
۲۸. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۳۷۰.
۲۹. عبد الرحمن الجوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۸۷.
۳۰. محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۷۶.
۳۱. عبدالرحمن الخلیل الفراهیدی، العین، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۳۲۷ - ۳۲۸.
۳۲. الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ۱۴۰۴، ص ۲۵۲.
۳۳. نساء / ۱۷ و ۱۸.
۳۴. نحل / ۱۱۹.
۳۵. روم / ۱۰.
۳۶. بقره / ۲۳۱.
۳۷. طلاق / ۱.
۳۸. طلاق / ۱.

٣٩. عبد الرحمن الجوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ١٤٠٧، ج ٢، ص ١٨٧.
٤٠. شعراء / ١٤٨.
٤١. بقره / ٢٣٨.
٤٢. حجر / ٨٧.
٤٣. آل عمران / ١٤٦.
٤٤. مدثر / ٢٢.
٤٥. نساء / ١٢٨.
٤٦. نساء / ١١٢.
٤٧. مرسلات / ٦.
٤٨. هود / ٣.
٤٩. بدر الدین محمد بن عبدالله الزرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ١٣٧٦ هـ ج ٢، ص ٤٦٤ - ٤٧٧.
٥٠. صافات / ١٤٧.
٥١. محمد بن الحسن، الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ١٤٠٩، ج ١، ص ٣٠٧ و ج ٩، ص ٧٠.
٥٢. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ٣، ص ٩٣.
٥٣. نجم / ٩.
٥٤. محمد بن الحسن، الطوسی، التبیان فی التفسیر القرآن، ج ٨ ص ٤٢٣.
٥٥. انسان / ٢٤.
٥٦. محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ١٤٠٩ هـ ج ٩، ص ٧٠ و ج ١٠، ص ٢١٩؛ عبد الرحمن الجوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر ١٤١٥، ج ١، ص ٢٤٦ و ج ٨، ص ١٥١؛ احمد بن علی الجصاص، احکام القرآن، ١٤٠٥، ج ١، ص ٥١٨ و ج ٢، ص ١٢٠؛ اسماعیل بن کثیر القرشی، تفسیر القرآن العظیم، ١٤١٢، ج ١، ص ١١٨؛ بدر الدین محمد بن عبدالله الزرکشی، البرهان فی تفسیر القرآن، ١٣٧٦ هـ ج ٢، ص ١٩٩، و ج ٤ ص ٢١٢ - ٢١٣.
٥٧. محمد بن احمد القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ١٤٠٥، ج ١، ص ٤٦٣ و ج ٣، ص ٢٠٠ و ج ١٧، ص ٥٠؛ محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ج ١، ص ٥١٤ و ج ٢٩، ص ٢٧٧.
٥٨. انعام / ١٤٦.
٥٩. محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ١٤٠٩، ج ٤، ص ٣٠٦، و ص ١٨٤.
٦٠. عبدالله بن الحسین العکبری، املاء ما من به الرحمن، ١٣٩٩ هـ ج ١، ص ٢٦٤.
٦١. ابی جعفر النحاس، معانی القرآن، ١٤٠٩ هـ ج ٢، ص ٥١٢.
٦٢. احمد بن علی الجصاص، احکام القرآن، ١٤٠٥، ج ١، ص ٥١٨.
٦٣. عبد الرحمن الجوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ١٤٠٧، ج ٣، ص ٩٨ و ج ٨، ص ١٥١.
٦٤. بقره / ٢٣٦.
٦٥. علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، ١٤٠٤، ج ١، ص ٧٧ و محمد بن حسن طبرسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ١٤٠٩، ج ٢، ص ٢٦٨؛ قطب الدین الراوندی، فقه القرآن، ج ٢، ص ١٠٣؛ محسن فیض، تفسیر صافی، ١٤١٦، ج ١ ص ٢٦٥؛ محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ١٤١٥، ج ٢، ص ٧٢٤؛ احمد بن علی الجصاص، احکام القرآن، ١٤٠٥، ج ١، ص ٥١٨؛ عبدالرحمن ابن الجوزی، نواسخ القرآن، ص ٢٠٩.
٦٦. نساء / ٧٧.
٦٧. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ١٤١٥، ج ٣، ص ١٣٥؛ و عبدالرحمن الجوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ١٤١٥، ج ٢، ص ١٥٤.
٦٨. بقره / ١٩.
٦٩. اسماعیل بن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ١٤١٢، ج ١، ص ٥٩.
٧٠. محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ١٤٠٩، ج ١، ص ٩٢.

۷۱. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۱
 ۷۲. نحل / ۷۷.
 ۷۳. فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۰ ص ۲۵۰.
 ۷۴. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۱۵، ج ۶ ص ۱۸۲.
 ۷۵. صافات / ۱۴۷.
 ۷۶. محمد بن حسن طبرسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۷۰ و ج ۱، ص ۳۰۷.
 ۷۷. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ۱۴۱۵، ج ۲۳، ص ۱۲۴
 ۷۸. بقره / ۲۰۰.
 ۷۹. محمد حسین طباطبائی، ج ۲، ص ۸۰.
 ۸۰. نجم / ۹.
 ۸۱. علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۴۶؛ محمد بن حسن الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۰۸ و ج ۹، ص ۴۲۳؛ اسماعیل بن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۱۸ و ج ۴، ص ۲۵؛ محسن فیض، تفسیر الصافی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۸۶؛ علی بن جمعة الحویزی، نور الثقلین، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۹۴؛ محمد حسین طباطبائی، المیزان، ۱۹، ج ۳۳؛ محمد بن احمد القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۱۴۰۵، ج ۱۷، ص ۹۰.
 ۸۲. جمال ال دین ابن هشام، مغنی اللیب، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۴۶.
 ۸۳. همان ص ۶۷.
 ۸۴. یونس / ۱۵.
 ۸۵. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۶۶ ذیل الآیه.
 ۸۶. محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۰، ص ۲۶.
 ۸۷. طه / ۴۴.
 ۸۸. المنسوب الی الامام العسکری تفسیر الإمام العسکری، ۱۴۰۹، ص ۱۴۰.
 ۸۹. فضل بن حسن، طبرسی، جوامع الجامع، ۱۴۱۸، ج ۲ ص ۴۸۲ ذیل الآیه.
 ۹۰. محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۴.
 ۹۱. اسماعیل بن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۶۱.
 ۹۲. طه / ۴۵.
 ۹۳. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۲۴.

منابع

۱. الثعالبی، عبدالرحمن، تفسیر الثعالبی، تحقیق عبدالفتاح، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی ۱۴۱۸ .
۲. الجصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت: ۱۴۰۵ هـ .
۳. الجوزی، عبد الرحمن، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق محمد بن عبدالرحمن، چاپ اول، بیروت، دار الفکر ۱۴۰۷ .
۴. الزرکشی، بدر الدین محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة، چاپ اول، ۱۳۷۶ هـ

٥. طبرسى، فضل بن حسن، **جوامع الجامع**، تحقيق مؤسسه النشر الاسلامى. قم: مؤسسه النشر الاسلامى، چاپ اول، ١٤١٨.

طبرى، محمد بن جرير، **جامع البيان**، تخريج صدقى جميل العطار، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥.

٦. الطوسى، محمد بن الحسن، **التبيان فى تفسير القرآن**، تحقيق احمد حبيب، چاپ اول، مطبعة مكتب الاعلام الاسلامى، مكتب الاعلام الاسلامى ١٤٠٩

٧. العكبرى، عبدالله بن الحسين، **املاء ما من به الرحمن**، چاپ اول، بيروت: دار الكتب العلميه ١٣٩٩ هـ.

٨. فيض، محسن، **تفسير الصافى**، تحقيق: حسين الاعلمى، چاپ دوم، قم، مؤسسه الهدى، مكتبة الصدر ١٤١٦.

٩. القرآن

١٠. قرشى، سيد على اكبر، **تفسير احسن الحديث**، تهران: بنياد بعثت، چاپ سوم، ١٣٧٧ ش.

١١. القرطبى، محمد بن احمد، **الجامع لأحكام القرآن**، بيروت: مؤسسه التاريخ العربى، ١٤٠٥.

١٢. المنسوب الى الامام العسكرى. **تفسير الإمام العسكرى**، تحقيق مدرسه الامام المهدي، قم: مدرسه الامام المهدي، چاپ اول، ١٤٠٩.